

جان استوارت میل: فایده‌گرایی عمل‌محور یا قاعده‌محور؟

حمزه حجت حاتم‌پوری*

چکیده

در این مقاله، از تفسیر قاعده‌محورانه از فایده‌گرایی جان استوارت میل دفاع می‌کنیم. ابتدا اندکی این دوگانه متأخر و جدید در فلسفه اخلاق فایده‌گرایی را توضیح می‌دهیم. فایده‌گرایان به دو دسته کلی قاعده‌محور و عمل‌محور تقسیم می‌شوند. این تقسیم‌بندی متأخر است، ولی به نظر ما فایده‌گرایی میل نیز از نوع قاعده‌محور است. او اصل فایده را نه مستقیم و بی‌واسطه که با وساطت قواعد به میدان عمل می‌آورد و فقط در هنگام وضع قواعد یا تعارض قواعد به آن اصل بنیادین متوسل می‌شود. برای دفاع از قاعده‌محوری میل، ابتدا به تفسیر ارمسون اشاره می‌کنیم و آنگاه هفت استدلال موافقان و مخالفان قاعده‌محوری میل را بررسی می‌کنیم و در این بررسی، سخن موافقانی مثل ارمسون را تقویت و کلام مخالفانی مثل کریسپ را نقد می‌کنیم. سپس پنج شاهد نیز برای تحکیم مدعای خودمان می‌آوریم که با توجه به آن‌ها، تفسیر ما از فایده‌گرایی قاعده‌محور میل تقویت می‌شود.

کلیدواژه‌گان: قاعده‌محوری، عمل‌محوری، اصل فایده، قواعد اخلاقی، خوشبختی حداکثری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانش‌آموخته دکتری فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران؛ kasrahatampour@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۱۱ تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۹/۲۸]

مقدمه

در بخش‌های مختلف اخلاق میل، میان شارحان و مفسران اختلاف نظر است، اما شاید جدی‌ترین نزاع در سالیان و دهه‌های اخیر، این است که میل به کدام شاخه از فایده‌گرایی باور داشت: عمل‌محوری یا قاعده‌محوری؟ توضیح اینکه در قرن بیستم، دوگانه‌ای تازه میان فایده‌گرایان به نام عمل‌محوری و قاعده‌محوری پدیدار شد.^۱ در این دوگانه، ریشهٔ اختلاف آن است که چگونه باید اصل فایده را در عمل به‌کار گرفت. قاعده‌محوران اعتقاد دارند که نباید مستقیم و بی‌واسطه اصل بنیادین فایده را در باب تک‌تک رفتارهای پیش رو به‌کار گرفت، بلکه این کار با واسطهٔ قواعدی اخلاقی انجام می‌شود. البته، خود این قواعد از اصل فایده استنتاج می‌شوند و به همین دلیل، قاعده‌محوران نیز فایده‌گرا به شمار می‌آیند. در مقابل، گروهی دیگر قرار دارند که به عمل‌محوران مشهورند و همواره و همه‌جا معیار نهایی را میزان فایده می‌دانند. البته این گروه نیز به قواعد میانجی اعتقاد دارند و معمولاً این قواعد را سرانگشتی یا دم‌دستی^۲ می‌نامند. کارکرد این قواعد آن است که فرایند محاسبهٔ سود و زیان را تسهیل می‌کند، اما فی‌نفسه هیچ ارزش خاصی ندارند. برگر معیار مناسبی برای تمایز این دو نظریه معرفی کرده‌است. مطابق توضیح او، در عمل‌محوری، کار فاعل وقتی درست است که بهترین نتیجه را در میان کارهای ممکن به دست آورد و در قاعده‌محوری، کار فاعل وقتی درست است که مطابق قواعد مقرر اخلاقی باشد، هرچند خود این قواعد بر اساس اصل فایده و به سبب نتایج ثمربخش آن‌ها انتخاب شده‌اند (Berger, 1984: 64; Cited as: Donner, 2006: 280).

با این حساب، می‌توانیم دستورالعمل این دو نظریه برای شناسایی عمل درست و نادرست را چنین تقریر کنیم: عمل‌محوری: «عمل درست است، اگر و تنها اگر نتایج آن دست‌کم به اندازهٔ سرجمع رفاه^۳ هر عمل دیگری باشد که فاعل اخلاقی می‌توانست آن را انجام دهد» (Egglesto, 2014, p125)؛ یعنی در هر موقعیتی، وقتی کار درست است که فاعل سرجمع خیر، فایده یا رفاه را به حداکثر برساند. بنابراین، هر جا که فاعل چنین نکند و کاری را انجام دهد که در قیاس با دیگر کارهای ممکن، خیر کمتری دارد، کاری نادرست و غلط مرتکب شده‌است. قاعده‌محوری، «عمل درست است، اگر و تنها اگر،

مجموعه‌ای از قواعدی آن را تجویز کرده باشند که پذیرش عمومی آن‌ها دست‌کم به میزان سرجمع، رفاهی را نتیجه می‌دهند که مجموعه قواعد بدیل نتیجه می‌دهند» (Ibid: 130). این‌ها قواعدی هستند که اگر فاعلان اخلاقی تبعیت کنند، بیشترین فایده و خیر به دست می‌آید. بر این مبنا، اگر در یک موقعیت خاص، تبعیت از قاعده بیشترین سود را نمی‌آورد، باز هم باید تبعیت شود؛ زیرا آن قواعد عموماً سودبخش هستند و مردم باید مطمئن باشند که این قواعد رعایت می‌شوند (Donner, 2006: 280).

چنان‌که اشاره شد، این دوگانه جدید است. معمولاً گفته می‌شود که این نامگذاری ابداع ریچارد برنت است (Miller, 2014: 146; West, 2004: 74 & Brandt, 1963: 240). اما باید توجه داشت که اولاً اصل بحث سابقه طولانی‌تری دارد و ثانیاً با نام‌های دیگری نیز درباره آن بحث شده‌است. فارغ از آبای کهنی که برای این نظریه نام برده می‌شود، در دوره جدید، این دوگانه با نام‌های «فایده‌گرایی حداقلی و حداکثری» (اسمارت، ۱۳۸۲: ۲۳۳-۲۳۸)، «قواعد فوری و عمل» (رالز، ۱۳۸۲: ۲۰۸-۲۲۰) و «فایده‌گرایی مستقیم و غیرمستقیم» نیز نامیده شده‌است (Egglesto, 2014: 130).

در بسیاری از موضوعات فلسفی، وقتی دسته‌بندی جدیدی مطرح می‌شود، آرای قدما نیز مجدداً با توجه به آن دسته‌بندی بازخوانی می‌شود تا مشخص شود که چه ربط و نسبتی با یکدیگر دارند. این اتفاق در فلسفه اخلاق به طور عام و در دوگانه عمل‌محوری و قاعده‌محوری به طور خاص نیز رخ داده‌است؛ برای مثال، با اینکه تفکیک‌های تکلیف‌مداری، نتیجه‌گرایی و فضیلت‌گرایی متأخر است، قدمایی مانند ارسطو و افلاطون را هم با توجه به این دسته‌بندی‌ها بازنگری می‌کنند. درباره دوگانه قاعده‌محوری و عمل‌محوری، معمولاً ادعا می‌شود که بیشتر مؤسسان فایده‌گرایی درکی عمل‌محور از این نظریه داشته‌اند؛ یعنی تصور افرادی همچون جرمی بنتام، جیمز میل و هنری سیجویک از فایده‌گرایی چنین بوده‌است که اصل فایده را مستقیماً بر اعمال اعمال کنند و نتایج را بسنجند (Lyons, 1965: 9 & Egglesto, 2014: 129-130). اما انتساب چنین چیزی به جان استوارت میل آسان نیست و در این زمینه اختلاف نظری جدی میان شارحان و مفسران وجود دارد. حال پرسش کنونی این است که فایده‌گرایی میل ذیل کدام یک از این نظریه‌ها قرار می‌گیرد؟

از میان شارحان میل، ظاهراً ارمسون نخستین کسی است که اعتقاد دارد فایده‌گرایی میل قاعده‌محورانه است (ر.ک: ارمسون، ۱۳۸۲: ۱۶۹-۱۷۹). مابوت نظریه ارمسون را تحلیل و نقد می‌کند، اما در پایان آن را کاملاً رد نمی‌کند، هرچند ظاهراً بیشتر به تفسیر عمل‌محوری گرایش دارد (ر.ک: مابوت، ۱۳۸۲: ۱۸۱-۱۸۹). میلر با توجه به استدلالی که از قول میل برای اثبات قاعده‌محوری می‌آورد، ظاهراً همین تفسیر قاعده‌محورانه را قبول دارد (Miller, 2014: 158-159). کریسپ و مردیها تفسیری عمل‌محورانه از میل می‌دهند و با تفسیر ارمسون مخالفت می‌کنند (Crisp, 1997: 102-119) و مردی‌ها، ۱۳۸۸: ۲۱۳-۲۳۲).^۴ وندی دونر و هنری وست هم معتقدند که میل را ذیل هیچ یک نمی‌توان گذاشت و فایده‌گرایی میل نظریه پیچیده‌ای است که هم عمل‌محوری و هم قاعده‌محوری را ذیل خود دارد (West, 2004: 84 & Donner, 2006: 280).

در این مقاله، ابتدا به تفسیر ارمسون می‌نگریم، سپس در قالب دو بخش کلی، نخست استدلال‌های موافقان و مخالفان را بررسی می‌کنیم و ضمن این از قرائت قاعده‌محورانه دفاع می‌کنیم. در مرحله بعد، به شواهدی در آثار میل اشاره می‌کنیم که بیشتر بر قاعده‌محوری او گواهی می‌دهند. پیش از شروع بحث باید یک نکته را تذکر دهیم که تفکیک دقیق عمل‌محوری و قاعده‌محوری، متأخر است و شخص میل دست‌کم به اندازه متفکران امروز، به این تفکیک دقت نظر نداشته‌است. بنابراین، عجیب نیست که هر دو طرف شواهدی از درون آثار میل، به نفع خود می‌آورند، اما ادعای ما این است که وقتی ساختار کلی نظام میل و نحوه کاربرد آن از سوی خود میل را می‌نگریم، درمی‌یابیم که تفسیر قاعده‌محورانه صحیح است.

۱. تفسیر قاعده‌محورانه ارمسون

تفسیر ارمسون از میل چند سال پیش از وضع و اشتهار اصطلاح قاعده‌محوری بیان شده‌است، اما محتوا همان چیزی است که امروز به «قاعده‌محوری» شهرت دارد. ارمسون در ابتدا می‌گوید دو تفسیر اشتباه رایج از میل وجود دارد: در اولی، منتقدانی مثل مور اساساً متوجه هدف و کار اصلی میل نشده‌اند و پنداشته‌اند که میل در بحثی فرااخلاقی می‌خواهد خوب و بد را تعریف کند، در حالی که کار اصلی میل تعیین معیاری

برای شناسایی درستی و نادرستی است و اگر هم اشاراتی به تعریف خوب و بد می‌کند، از باب مقدمه برای آن هدف اصلی است. در تفسیر دوم، مفسران میل به اشتباه اولی‌ها دچار نشده‌اند و هدف اصلی میل را متوجه شده‌اند که می‌خواهد معیاری برای تعیین درست و نادرست بیابد و این معیار هم همان فایده است، اما در جزئیات، راه را اشتباه رفته‌اند و خواسته‌اند این اصل را مستقیم و بی‌واسطه بر هر عمل خاصی تطبیق دهند. با این کار، آن‌ها میل را در معرض انتقادات و اعتراضات قرار داده‌اند (ر.ک؛ ارمسون، ۱۳۸۲: ۱۷۰-۱۷۲).

«تفسیر صحیح از میل چیست؟». در پاسخ این پرسش، ارمسون چهار گزاره مطرح می‌کند و می‌گوید میل را باید در چنین قالبی درک کرد و در واقع، این گزاره‌ها چارچوب فایده‌گرایی میل را تشکیل می‌دهند و بعداً جزئیات اخلاق میل باید در این چارچوب درک شوند. این چهار گزاره را با اندکی تغییر در متن عبارات مرور می‌کنیم:

۱- هر عمل وقتی درست است که مطابق قاعده‌ای اخلاقی، و وقتی نادرست است که مخالف قاعده‌ای اخلاقی باشد.

۲- معیار درست بودن هر قاعده اخلاقی این است که اگر محقق شود، غایت نهایی اخلاق را بسط و گسترش می‌دهد.

۳- (غایت نهایی اخلاق، گسترش شادکامی عمومی است. بنابراین،^۵ قاعده اخلاقی موجه قاعده‌ای است که وقتی مراعات شود، میزان شادی عمومی بیش از وقتی می‌شود که زیر پا گذاشته شود.

۴- اگر هیچ قاعده اخلاقی در موقعیتی خاص وجود نداشته باشد، دیگر نمی‌توان از درستی یا نادرستی اخلاقی سخن گفت، هرچند شاید بتوان عمل یا اعمال آن موقعیت را با روش‌هایی دیگر ارزیابی کرد (ر.ک؛ همان: ۱۷۲-۱۷۳).

۲. بررسی استدلال‌های موافقان و مخالفان

ارمسون برای اثبات ادعای خود چند استدلال می‌آورد. علاوه بر دلایل ارمسون،

استدلال‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که در ادامه، می‌کوشیم این استدلال‌ها را بررسی و نظرات مخالفان را نیز ارزیابی کنیم.

۱-۲. استدلال اول

میل در همان فصل اول، اشکال نظریه‌هایی که اخلاق را بر حس اخلاقی مبتنی می‌کنند، این را می‌داند که این نظریه‌ها مبنا و ابزاری برای استنباط‌های اخلاقی به دست نمی‌دهند. سپس می‌گوید حتی شهودگرایان هم همانند مکتب استقرایی، برای اخلاق قوانینی عام وضع می‌کنند و هر دو می‌پذیرند که داوری اخلاقی، یعنی بحث درباره‌ی کاربرد یک قانون خاص در خصوص یک مورد خاص، اختلاف این دو در مورد نوع استدلال و مبنای وضع قوانین است. میل اعتقاد دارد نظریه‌ی اخلاقی مناسب باید اصل یا اصولی بنیادین را به‌عنوان ریشه‌ی اخلاق تعیین کند (ر.ک؛ میل، ۱۳۸۸، ج ۳: ۱). ارمسون می‌گوید انتقاد میل به شهودگرایان این است که نمی‌توانند مبنایی واحد برای عقلانیت اخلاقی عرضه کنند، کاری که میل با گزاره‌ی دومی که ذکر شد، انجام می‌دهد (ر.ک؛ ارمسون، ۱۳۸۲: ۱۷۳). این استدلال نشان می‌دهد که اساساً در نگاه میل، اخلاق، یعنی وجود قواعدی که باید مطابق آن‌ها عمل شود.

کریسپ در رد این استدلال می‌گوید که آری، میل هم استقرایی است و هم قوانین عام را قبول دارد، منتها این سخنان او کاملاً با فایده‌گرایی عمل‌محور سازگار است (Crisp, 1997: 103). با توجه به توضیحات قبل و بعد کریسپ، مرادش این است که در عمل محوری هم ما یکسری قواعد سرانگشتی داریم که عمل افراد باید مطابق آن‌ها باشد. از این رو، عمل محوری هیچ تضادی با وجود برخی قواعد ندارد. در پاسخ به این سخن باید گفت که با توجه به عبارات و شواهدی که از میل خواهیم آورد، توجه میل به قواعد اخلاقی و حرمتی که برایشان قائل است، بیش از آن چیزی است که قواعد سرانگشتی نامیده می‌شود.

۲-۲. استدلال دوم

میل در پاسخ به این اشکال که اگر بخواهیم بر مبنای فایده‌گرایی پیش برویم، با

مشکل کمبود زمان مواجه می‌شویم، می‌گویید این حرف عجیب است؛ زیرا قبول اصالت فایده هیچ تعارضی با وجود قواعد محکم اخلاقی ندارد:

«آدمیان در زمان حاضر، عقاید مستحکمی دربارهٔ اثرات برخی اعمال بر خوشبختی خود در اختیار دارند و عقایدی که بدین سان به دست ما رسیده، هم برای عوام‌الناس و هم برای فیلسوفان، قواعد رفتار اخلاقی است [که باید همگی بدان عمل کنیم] تا وقتی که فلاسفه در یافتن چیز بهتری توفیق حاصل کنند» (میل، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۴).

بنا بر فایده‌گرایی، همگان باید به این قواعد اخلاقی عمل کنند و اصالت فایده به این معنا نیست که هر عمل خاصی را با آزمون اصل بنیادین فایده بسنجیم؛ زیرا:

«تلقی کردن قواعد اخلاقی همچون اموری در مسیر ترقی و تکامل، چیزی است و فراموش کردن تمام و کمال تعمیم‌های واسطه و تلاش برای آزمودن مستقیم عمل هر فرد با محک اصل نخستین، چیز دیگری است. ... این تصور عجیبی است که تصدیق اصل نخستین [یا همان بیشترین خوشبختی برای بیشترین تعداد] با پذیرش اصول ثانویه [یا همان اصول اخلاقی رایج، چون حُسن راستگویی، بخشش و همدلی] ناهمساز است. اینکه مقصد نهایی مسافری به او اطلاع داده شود، ملازم آن نیست که استفاده از علایم مرزی و تابلوهای جهت‌نما در طول مسیر بر او ممنوع شود!» (همان).

میل در ادامه مثل دریانوردان را ذکر می‌کند که بر اساس محاسبات نجومی منجمان و تقویم‌های آن‌ها، دریا را درمی‌نوردند. دریانوردها فرصت ندارند که دائماً و در هر موقعیتی خاص، محاسبات نجومی انجام دهند، اما با وجود صحت این سخن، کسی نمی‌گوید. بنابراین، فن دریانوردی مبتنی بر محاسبات نجومی نیست. ملوانان انسان‌های عاقلی هستند و بر مبنای محاسبات منجمان و تقویم‌های ایشان دل به دریا می‌سپارند. «هرچه را که به عنوان اصل بنیادین اخلاق قبول کنیم، نیازمند این هستیم که اصول فرعی و تابع هم برای کاربست آن داشته باشیم» (همان).

چنین توصیفی از فایده‌گرایی دقیقاً مطابق با همان تقریری است که از فایده‌گرایی قاعده‌محور عرضه شد. اول اینکه برخلاف تصور عمل‌محوری، قرار نیست آزمون

بیشترین فایده را با خود برداریم و هر عملی را جداگانه بسنجیم. این تصور اساساً نادرست است و مطابق تصریح این عبارات، میل چنین نمی‌اندیشد. دوم اینکه قاعده‌محوری می‌گوید برای اعمال اصل فایده به واسطه یا وسایطی نیاز داریم و از منظر قاعده‌محوری، این واسطه باید همان قواعد اخلاقی مفیدی باشد که بر اساس اصالت فایده وضع شده‌اند. سوم اینکه قواعد اخلاقی حرمت دارند و همگان باید تابع آن‌ها باشند، اما این حرمت مانع از آن نیست که همواره متفکران آن‌ها را بررسی کنند و اگر در زمانی متوجه شدند که عمل مطابق با قاعده‌ای دیگر سودمند نیست، آن را حذف و قاعده‌ای بدیل جایگزین کنند.

اسمارت با اشاره به استدلال ارمسون می‌گوید، به طور کلی با وی موافقم که برخی شواهد و قرائن حکایت از قاعده‌محور بودن میل دارد، اما استثنائاً این دلیل دال بر قاعده‌محوری میل نیست و مثال دریانوردی و ملوانان مثل بدی است که موجب سوءتفاهم می‌شود. توضیح اینکه این قواعدی که میل مد نظر دارد، همان قواعد سرانگشتی است، نه چیزی بیشتر. تبعیت از این اصول هم تا وقتی است که بدانیم مفیدند. لذا اگر زمانی متوجه بد بودن آن‌ها شویم، آن‌ها را کنار می‌گذاریم، وگرنه به قاعده‌پرستی محکوم هستیم. عمل‌محور یا فایده‌گرایی حداکثری هم این معنا از قواعد را قبول دارد و آن را به کار می‌برد. مراد میل هم این نیست که الا و لا بُد باید از این قواعد پیروی شود. می‌گوییم مثال دریانوردی خوب نیست، چون میل به چیزی مثال زده که احتمال خطا در آن بسیار کم است و هر کس دیگر هم اگر بر اساس قواعد علم نجوم این محاسبات را انجام می‌داد، به همین نتایج می‌رسید. اما حتی در همین مثال هم اگر بر فرض دریانوردی آشنا به علم نجوم، محاسباتی جدید و دقیق انجام دهد و متوجه شود که تقویم منجمان اشتباه است، آیا عاقلانه است باز هم مطابق همان محاسبات به دریا برود؟ آیا این احمقانه نیست؟ (ر.ک؛ اسمارت، ۱۳۸۲: ۲۳۱-۲۳۲). مابوت نیز نقد مشابهی دارد و می‌گوید قواعد اخلاقی یا همان اصول ثانوی میل باید تابع و متکی بر اصل فایده باشند، حال وقتی در جایی می‌دانیم که تبعیت از قاعده‌ای زیان دارد، اگر گفته شود که باز هم باید از همان قاعده تبعیت شود، به این معناست که دیگر اصل ثانوی تابع اصل اولی نیست و خودش فی‌نفسه مهم‌تر از مفید یا نامفید بودنش است. آیا اگر

بدانم تابلو نشان‌دهندهٔ راه غلط است، باز هم باید از آن تبعیت کنم؟ (ر.ک؛ مابوت، ۱۳۸۲: ۱۸۴-۱۸۵).

دربارهٔ نقد اسمارت که می‌گوید قاعده‌محوری به قاعده‌پرستی می‌رسد، در جای دیگری^۶ مفصل توضیح داده‌ایم که چرا این‌گردد بر دامن قاعده‌محوری نمی‌نشیند، اما دربارهٔ اشکالی که بر تفسیر ارمسون از میل می‌گیرد، بهتر است به چند نکته توجه کنیم:

۱- در این مقام، بحث این نیست که قاعده‌محوری نظریهٔ بهتری است یا عمل‌محوریت بلکه مسئله این است که نظر میل چیست. لذا نمی‌توان گفت چون قاعده‌محوری به معنای قاعده‌پرستی است، پس میل قاعده‌محور نیست. سرانجام، اسمارت می‌تواند بگوید من به این دلیل قاعده‌محور نیستم و نظریهٔ عمل‌محوری یا به تعبیر خودش، فایده‌گرایی حداکثری را می‌پسندم.

۲- اسمارت می‌گوید مثل دریانوردی میل خوب نیست، چون دریانوردان به تقویمی تکیه می‌کنند که احتمال خطا در آن کم است. در پاسخ می‌گوییم از قضا همین مثال، خوب باشد یا بد، نشان می‌دهد که میل چه تصویری از قواعد اخلاقی دارد. او قواعد اخلاقی را به قوانین نجوم تشبیه می‌کند و احتمالاً متفکر هوشمندی مثل میل از این تمثیل قصد و غرضی دارد. شاهد آنکه مثال دیگرش که اسمارت بدان اشاره نمی‌کند، هم وضعیتی مشابه دارد. میل قواعد اخلاقی یا به تعبیر خودش، اصول ثانوی را با تابلوهای راهنمایی مسافران مقایسه می‌کند. اسمارت باید توجه کند که در این مورد هم احتمال خطا کم است و مردمان عادی که هیچ، متفکران شکاک هم بدین قبیل احتمالات واقعی نمی‌نهند. مگر اینکه گفته شود این مثال هم خوب نیست و میل باید مثالی می‌زد که در آن احتمال خطا زیاد باشد! یعنی مثالی می‌زد که به مذاق عمل‌محوران خوش آید، نه اینکه به حال خودش سودمند افتد که جایگاه قواعد را برتر و بالاتر می‌داند!

۳- اسمارت و مابوت می‌گویند: وقتی بدانیم قاعده غلط است، آیا باید همچنان به آن پایبند باشیم؟ چنین کاری عاقلانه نمی‌نماید. در پاسخ باید ابتدا بپرسیم: اثبات غلط بودن قاعده یعنی چه؟ آیا مراد این است که در یک مورد خاص سود حداکثری را تأمین

نمی‌کند؟ برای مثال، در موقعیتی خاص راستگویی باعث ضرر یک نفر می‌شود. اگر مراد این است که باید بگوییم اساساً همه حرف قاعده‌محوری این است که چنین چیزی دال بر از کارافتادگی و طرد قاعده نیست. احترام قواعد اخلاقی که بر اساس فایده و از طریق تجربه تاریخ بشریت وضع شده‌اند، خیلی بیشتر از آن است که به این راحتی کنار گذاشته شوند. اینکه محل نزاع است و منظور از واسطه‌گری قواعد اخلاقی همین است که به جای سنجش یک عمل خاص با اصل فایده، اصل قاعده را با آن را می‌سنجیم. اما اگر منظور از غلط بودن این است که متفکران بعد از مدتی متوجه شده‌اند قاعده اخلاقی یا رسم و رسوم بشری مشکلات زیادی دارد و دیگر متابعت از آن باعث زیاد شدن خیر برای حداکثر افراد نمی‌شود که در این صورت، قاعده‌محوران هم هیچ گاه راه اصلاحات قواعد را منسد نمی‌کنند. چنان که دیدیم، خود میل نیز این اجازه را می‌دهد. بنابراین، برخلاف ادعای مابوت، قواعد ثانوی مقدم بر اصل بنیادین فایده نمی‌شود.

۴- منتقدان می‌گویند اگر بر فرض تقویم نجومی یا تابلوی راهنما غلط باشد، باید آن‌ها را کنار بگذاریم. قاعده‌محوران نیز با این سخن مشکلی ندارند، اما باید توجه داشته باشیم که اولاً قدری بوی «مناقشه در مثال» به مشام می‌رسد. ثانیاً (اگر هم چنین نباشد و درگیر مثال نشده باشند)، ایشان مثال میل را عوض کرده‌اند. میل جایی را مثل می‌زند که قواعدی صحیح و مفید کارکردهایی دارند و می‌گویند به همین دلیل باید پاس داشته شوند، اما منتقدان جایی را مثال می‌زنند که قواعد صحیح نیستند و کارکرد زیانبار دارند!

کریسپ نیز اشکالی مشابه به استدلال ارمسون دارد، با این فرق که اولاً قواعد اخلاقی را الزاماً سرانگشتی نمی‌داند. ثانیاً تفسیر او از عمل‌محور بودن میل اندکی پیچیده‌تر است. در نظر او، میل قواعد اخلاقی را می‌پذیرد، اما مسئله این است که قواعد چه جایگاه و چه نقش و چه ارزشی دارند. آری، میل قطعاً فایده‌گرای تک‌ساحتی نیست و هرگز نمی‌خواهد در عمل‌های جزئی بر اساس اصل فایده عمل کند. بنابراین، در پاسخ به اینکه همیشه وقت برای محاسبه نتایج نیست، می‌گویند به اندازه تاریخ بشریت برای این کار وقت بوده‌است. بشر به نتایج زیادی در این زمینه رسیده‌است و ما هم بر اساس همان قواعد عمل می‌کنیم، مگر اینکه خلافت ثابت شود و بخواهیم قاعده را عوض کنیم. بنابراین، او هم قواعد اخلاقی را میانجی می‌کند، اما ارزش قواعد فی‌نفسه نیست و

خود قاعده بما هو قاعده ارزشی ندارد. این قواعد اخلاقی متداول، دست‌کم در بدترین حالت، قواعد محاسبه‌ سرانگشتی هستند که صرفه‌جویی در زمان است. اما این‌ها در توجیه علت درستی یا نادرستی عمل دخالتی ندارند و تنها مینا، همان اصل فایده است. بنابراین، برخلاف گفته ارمسون، این قواعد هیچ نقشی در تعیین عمل اخلاقی ندارند. در نظریه کریسپ حتی نمی‌توان قواعد میل را سرانگشتی هم شمرد؛ زیرا گاه ما باید از قوانین متداول اخلاقی تبعیت کنیم و قتل و دروغ را کنار بگذاریم، نه به این سبب که اکنون به سود من نیست، بلکه اساساً نباید به این‌ها فکر کرد. برای مثال، من نمی‌توانم بگویم «اکنون رئیس خودم را نمی‌کشم، چون تجربه بشری نشان داده‌است که این کار در مجموع، به نفع نیست». خیر، میل چنین محاسبه‌ای را قبول ندارد. در بسیاری از موارد، این قوانین متداول که در عمق وجود ما تلقین شده‌اند، باعث می‌شوند اساساً به چنین گزینه‌ای فکر هم نکنیم. لذا می‌توان گاه میل را محافظه‌کار اخلاقی هم خواند (Crisp, 1997: 109).

در کل، کریسپ اعتقاد دارد که از نظریه میل باید تفسیری عرضه کرد که سه ساحت دارد و آنگاه باید دید که هر یک از گزاره‌های اخلاقی او در کدام یک از این ساحت سه‌گانه گفته شده‌اند:

۱- فایده‌گرایی غیر عمل‌محورانه در ساحت عمل به اخلاقیات متداول، مثل فلان کار شجاعانه است.

۲- فایده‌گرایی عمل‌محورانه در ساحت تعارض میان قواعد اخلاق متداول. فرض کنید ساعت چهار با دوستی قرار دارید، اما رئیس به شما می‌گوید به جلسه‌ای فوری بروید که درباره رفاه یکی از کارمندان است. اگر قواعد اخلاقی راهی برای حل تعارض ندهند، باید به اصل عمل‌محوری و اصل فایده مراجعه کنیم.

۳- فایده‌گرایی عمل‌محور فلسفی، مثل همان فرمولی که در ۲/۲ عرضه می‌کند و ملاک تشخیص عمل درست از نادرست را خوشبختی حداکثری می‌داند.

در نظر کریسپ، این چندساحتی بودن تفسیر میل را سخت می‌کند. به همین دلیل، اگر برای مثال ادعایی از میل بینیم که به‌ظاهر مخالف با فایده‌گرایی است، نمی‌دانیم

دقیقاً در چه سطحی این راه گفته‌است (Ibid: 111). اما میان فایده‌گرایی چندساحتی با فایده‌گرایی قاعده‌محور تفاوت جدی وجود دارد و نباید این‌ها را یکی پنداشت (Ibid: 113). سرانجام، گویی کریسپ با تفسیری از میل موافق است که آن را «فایده‌گرایی عمل‌محور غیرمستقیم» می‌نامند. در این نظریه، اصل با فایده است، ولی میان «تعیین ملاک‌شناسایی درستی و نادرستی» و «روش تصمیم‌گیری فاعلان اخلاقی»، فرق وجود دارد. تمسک به اصل فایده، روش خوبی برای اجرای اصالت فایده نیست. به هر روی، کریسپ می‌گوید در موقعیت عملی، در مثال کلانتری که برای جلوگیری از شورش می‌خواهد بی‌گناهی را بکشد، میل احتمالاً مخالفت می‌کند، اما نه به سبب قاعده‌پرستی، بلکه به این سبب که شکستن این قواعد نتایج بدی دارد؛ برای مثال، کلانتر عادت می‌کند که بی‌گناهان را بکشد یا ممکن است ماجرا آشکار شود و مردم برای دفاع از خون بی‌گناه شورش کنند. اساساً در موقعیت عملی، نمی‌توان نتایج را صددرصد قطعی پیش‌بینی کرد و برای همین، همواره تبعیت از قوانین اخلاقی بهتر است، چون حفظ آن‌ها به منفعت حداکثری نزدیک‌تر است (Ibid: 118-119).

آنچه در پاسخ به اسمارت بیان شد، تا حدی در باب نقد کریسپ نیز راهگشاست؛ از جمله اینکه نباید تبعیت قاعده‌محوری از قواعد را تعبدی قاعده‌پرستانه دانست. اما کریسپ تفسیر متفاوت‌تری از میل پیش می‌نهد (عمل‌محوری غیرمستقیم) که شباهت زیادی به قاعده‌محوری دارد؛ گویی فایده‌گرایی عمل‌محور هرچه به جلوتر آمده‌است، به قاعده‌محوری بیشتر و بیشتر شبیه شده‌است. اینکه از تفسیر چندساحتی سخن به میان می‌آید و می‌گویند باید میان معیار اصلی و روش اطلاق آن فرق گذاشت، نشان از آن دارد که این گروه از عمل‌محوران، دست‌کم تا حدی اعتراض‌ها و مشکلات عمل‌محوری را پذیرفته‌اند. البته کریسپ تأکید دارد که مبدا تفسیر چندساحتی با قاعده‌محوری یکی پنداشته شود، اما اگر تفسیر چندساحتی در پایان، همان چیزی است عمل‌محوری غیرمستقیم نامیده می‌شود که اولاً برخی مشکلات نظری دارد^۲ و ثانیاً در ساحت عمل، چندان تفاوت چشمگیری با قاعده‌محوری ندارد. به هر روی، اگر بحث فهم ما از میل است، به نظر می‌رسد که عبارات او درباره اهمیت قواعد اخلاقی یا اصول ثانویه بیشتر با قاعده‌محوری سازگاری دارد تا عمل‌محوری؛ زیرا اهمیتی که میل به قواعد می‌دهد، بیش از آن چیزی است که عمل‌محوران اعتقاد دارند.

۳-۲. استدلال سوم

ارمسون در استدلالی دیگر به سخن میل دربارهٔ تعارض قواعد اشاره می‌کند. در نظر میل:

«فقط در وضعیت تعارض میان اصول ثانوی [دستورهای رایج اخلاقی] است که فراخواندن اصول نخستین [مثلاً اصل بیشترین خوشحالی یا اصل قاعدهٔ زرین] اجتناب‌ناپذیر می‌شود. هیچ مصداقی از تکلیف اخلاقی وجود ندارد که در آن برخی از این اصول ثانوی درگیر نباشد و اگر فقط یکی [از این اصول درگیر فرایند انتخاب باشد]، به‌ندرت ممکن است فهم اینکه آن اصل کدام است... با شک جدی همراه باشد» (میل، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۵).

در نظر ارمسون، این نقل قول، گزاره‌های اول و چهارم او را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که قواعد اخلاقی برای میل، ارزشی بیش از قواعد سرانگشتی دارند که عوام‌الناس از آن‌ها برای سر و سامان دادن تفکرات خود استفاده می‌کنند، بلکه این قواعد بخش ضروری تفکر اخلاقی به‌شمار می‌آیند (ر.ک: ارمسون، ۱۳۸۲: ۱۷۴). این نقل قول، گزارهٔ اول را تأیید می‌کند؛ زیرا به‌طور ضمنی می‌گوید معیار درست و نادرست مطابقت با اصول ثانوی است. اصل چهارم را نیز به‌صراحت تأیید می‌کند؛ زیرا می‌گوید الزام و تکلیف اخلاقی فقط در جایی معنا دارد که دست‌کم یک اصل ثانوی وجود داشته باشد.

این عبارت در تأیید تفسیر قاعده‌محورانه از میل است؛ زیرا می‌گوید در فایده‌گرایی همواره باید از اصول ثانوی یا همان قواعد اخلاقی تبعیت کرد و نباید به اصل اولیهٔ فایده مراجعه کنیم، مگر اینکه در موقعیتی حاد گرفتار شویم که در آن دو قاعدهٔ متعارض داشته باشیم. جایگاهی که میل در این عبارت به قواعد می‌بخشد، بسیار بیش از آن است که بگوییم چون فرصت بررسی همهٔ کارها با اصل فایده نیست، می‌توانیم برای گذران امور به قواعد دم دستی مراجعه کنیم و کارها را پیش ببریم. خیر، میل می‌گوید اساساً حق نداریم به آن اصل بنیادین مراجعه کنیم، مگر آنکه دو قاعده در تعارض باشند. با این دستورالعمل، میل راه فرصت‌طلبانی را سد می‌کند که می‌خواهند به بهانهٔ اصالت فایده، قواعدی مثل تعهد، راستگویی و امانت‌داری را دور بزنند.

آری، یک نکته را بارها گفته‌ایم و تکرار می‌کنیم که اصل بنیادین همچنان فایده است و علت‌گزینش و وضع قواعد هم همان اصالت فایده است. راستگویی و امانت‌داری، قاعده اخلاقی می‌شوند، فقط به این دلیل که تجربه اجتماعی بشر نشان داده‌است بیشترین خیر را برای بیشترین افراد جامعه به وجود می‌آورند؛ گویی تصویری مخدوش در ذهن مخالفان قاعده‌محوری نقش بسته که منشاء این قواعد، امری مثل عرف یا شهود اخلاقی است یا اینکه این‌ها قواعدی پیشین و مستقل از تجربه هستند. خیر، چنین نیست و اساس این‌ها همان فایده حداکثری است که با منشی تجربه‌باورانه جستجو شده‌است.

۲-۴. استدلال چهارم

آخرین دلیل متنی که ارمسون برای اثبات قاعده‌محور بودن میل می‌آورد، ارجاعی است که به فصل پنجم کتاب فایده‌گرایی می‌دهد. او به بندی ارجاع می‌دهد که میل شاخصی برای شناسایی عمل نادرست می‌دهد و می‌گوید عمل نادرست، عملی است که معتقدیم مرتکب آن باید به نحوی مجازت شود؛ مجازات دادگاهی، اجتماعی یا حتی وجدانی. ارمسون می‌گوید: «در فصلی که عنوانش در موضوع ارتباط عدالت و فایده است، میل اذعان می‌کند که از نشانه‌های مشخص عمل عادلانه یکی آن است که به قاعده یا قانون- اثباتی یا اخلاقی- معینی نیاز دارد که تعهدات را به ضمانت‌های کیفری تبدیل کند» (ارمسون، ۱۳۸۲: ۱۷۴). سپس او ادامه می‌دهد که معلوم نیست طرفداران تفسیر عمل‌محورانه چگونه این عبارات میل را توجیه می‌کنند. شاید به‌سادگی آن را نوعی ناسازگاری در کتاب میل در نظر گرفته‌اند، اما میل در اینجا تصریح می‌کند که نظرش درباره خوب و بد تابع قواعد اخلاقی است (ر.ک؛ همان: ۱۷۵).

برای آنکه این استدلال روشن شود، آن را به شکلی دیگر و در قالب چند مقدمه تقریر می‌کنیم:

- ۱- میل برای فهم معنای عدالت و اینکه عنصر متمایزکننده عدالت از بی‌عدالتی دقیقاً چه چیزی است، شش مصداق عدالت و بی‌عدالتی را بررسی می‌کند تا ویژگی مشترک میان آن‌ها را دریابد (ر.ک؛ میل، ۱۳۸۸، ج ۵: ۳-۱۰).

۲- سپس برای یافتن فصل مشترکی میان این مصادیق، او ریشه‌ واژه و خاستگاه مفهوم عدالت را بررسی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که در بیشتر زبان‌ها، رابطه‌ای بنیادین میان واژه عدل و قانون وجود دارد. سپس می‌گوید: «تردیدی در این نیست که منشاء فکری، عنصر نخستین در شکل‌گیری مفهوم عدالت تطبیق با قانون بوده است» (ر.ک؛ همان: ۱۲).

۳- بی‌عدالتی یعنی نقض قانون شایسته، نه تنها قانون‌های شایسته موجود، بلکه حتی قوانینی که عقلاً و انصافاً باید وضع می‌شد، ولی نشده‌است. بی‌عدالتی فقط در حوزه قوانین مقرر عمومی نیست، بلکه در حیطه روابط شخصی هم ممکن است فرد عادلانه یا ناعادلانه عمل کند، هرچند آدمیان معمولاً علاقه‌ای ندارند که قوانین حقوقی در این عرصه دخالت کند. پس قلمروی این مفهوم، عام‌تر از قانون رسمی و وضعی است. کار ناعادلانه، کاری است که مستحق کیفر باشد؛ حال درباره امور خصوصی انسان‌ها که احتمالاً مداخله نهادی مثل دادگاه به مصلحت نیست، باز هم بی‌عدالتی شرّ و بد محسوب می‌شود و کیفر دارد، ولی این کیفر معمولاً از طریق نکوهش‌های اجتماعی یا حتی وجدان خود فرد مجرم اعمال می‌شود (ر.ک؛ همان: ۱۲-۱۳).

۴- می‌توانیم آنچه را در توضیح مفهوم عدالت و بی‌عدالتی گفتیم، عیناً به حوزه اخلاق و تکالیف اخلاقی نیز سرایت دهیم. هیچ تمایزی میان تکلیف عدالت و تکلیف اخلاقی نیست و ایده الزامات کیفری که مبنا و جوهر مفهوم قانون به حساب می‌آید، علاوه بر تعیین تکلیف بی‌عدالتی، تکلیف هر گونه کارهای نادرست دیگر، از جمله کار نادرست اخلاقی را نیز مشخص می‌کند. عبارت بسیار مشهور میل نیز در همین بخش بیان می‌شود:

«ما هیچ کاری را بد نمی‌شماریم، مگر منظورمان این باشد که فردی که مرتکب آن است باید به وجهی از وجوه کیفر ببیند، نه اگر به امر قانون، باری به وسیله افکار و عقاید هم‌نوعان خود، و نه اگر با افکار و عقاید دیگران، لااقل با سرزنش وجدان خود او. ظاهراً این نقطه تعیین‌کننده تمایز میان اخلاقیات و منفعت‌جویی شخصی، ساده و صریح است. اینکه هر فردی به حق و انصاف، وادار به انجام وظیفه شود، عنصر شایسته توجه مفهوم وظیفه در تمام اشکال و انواع آن است» (همان: ۱۴).

۵- نتیجه: سقف ساختمان اخلاقی نیز مانند عدالت بر ستون قاعده و قانون استوار شده است. همان گونه که عدالت، یعنی متابعت از قانون شایسته و بی عدالتی، یعنی نقض قانون شایسته، در اخلاق هم کار درست، یعنی متابعت از قاعده شایسته اخلاقی و کار نادرست هم یعنی تخطی از قاعده شایسته اخلاقی. پیش از این گفته ایم که مراد از قاعده شایسته هم یعنی قاعده ای که بر اساس اصالت فایده وضع شده باشد.

با این تقریر، بهتر متوجه می شویم که چگونه از بحث میل درباره ربط عدالت و فایده، می توانیم استدلالی بر تفسیر قاعده محورانه از او بیابیم. وست در بررسی این استدلال ابتدا می گوید که آری، در نگاه اول به نظر می رسد که مطابق این عبارت، اخلاق به معنای مجموعه ای از قواعد است که از طریق مجازات ها اجباری شده اند، اما در حقیقت، این سخن صراحتاً عمل محوری را رد نمی کند؛ زیرا ممکن است فرد عمل محور رادیکال بگوید: «هر عملی که بیشترین سود ممکن را به بار نیآورد، مستحق مجازات وجدان فاعل است» (West, 2004, p82-83). اما این ادعا عجیب است و میل در موارد دیگری نشان داده است که در اغلب موارد، عمل به قواعد را مهم تر از سود حداکثری می داند و هرگز اجازه نمی دهد که کسی به بهانه سود حداکثری نقض قانون کند. احتمالاً به همین دلیل است که خود هنری وست نیز بلافاصله می افزاید: «این نظریه افراطی نامعقول است و میل آن را تأیید نمی کند و اگر تفسیر عمل محوری این است... قطعاً میل چنین عمل محوری نیست» (Ibid: 83).

۲-۵. استدلال پنجم

مابوت به این استدلال اشاره می کند. در نظر او، بنا بر آنچه ما فایده گرایی قاعده محورانه نامیدیم، اولاً گاه کاری در قیاس با کارهای بدیل، نتایج خیر حداکثری ندارد، اما در عین حال، کار درست و اخلاقی است و باید انجام شود. ثانیاً در ارزیابی نتایج به نتایج بالقوه و فرضی نیز توجه می شود، برخلاف فایده گرایی متداول عمل محورانه که درستی عمل با نتایج بالفعل مشخص می شود. سپس مابوت می گوید عبارتی در فایده گرایی میل هست که در آن تلویحاً هر دو لازمه فوق پذیرفته می شود و آن، جایی است که میل می گوید باید از قواعد اخلاقی متابعت کرد، حتی اگر در مواردی خاص، نقض قاعده سودمند باشد (ر.ک؛ مابوت، ۱۳۸۲: ۱۸۲).

عبارت مورد نظر مابوت این است:

«اما در باب [ضرورت] امساک و خویش‌تنداری - از چیزهایی که مردم به دلیل ملاحظات کلی اخلاقی از آن حذر می‌کنند، گرچه نتایج و عواید آن در مواردی خاص ممکن است سودمند باشد- [حکم اخلاق فایده‌گرا این است که] از یک عامل هوشمند قبیح است که نفهمد این عمل [به رغم فایده‌مندی در این مورد خاص] از آن دسته اعمالی است که اگر به صورت عام شیوع یابد، به صورت عام نیز خسارت‌خیز خواهد بود و اینکه مبنای تکلیف پرهیز از آن همین است» (میل، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۹).

در این عبارت، میل به‌صراحت می‌گوید که باید از قواعد اخلاقی تبعیت شود، حتی اگر در برخی موارد، خیر حداکثری به دست نیاید. علت این حکم آن است که فایده‌گرایی میل جمع‌گرایانه است و او خیر همهٔ افرادی را در نظر می‌گیرد که از رفتار فاعل اخلاقی تأثر می‌پذیرند. حال اگر حیطة تأثیر عمل، محدود به گروه و افرادی خاص و محدود باشد (که در اغلب موارد هم این گونه است)، باید خیر حداکثر آنان لحاظ شود و اگر آثار رفتاری فاعل اخلاقی به عموم انسان‌ها سرایت می‌کند، باید خیر عموم انسان‌ها لحاظ شود. به هر روی، میل نگاهی اجتماع‌گرا دارد و احتمالاً به همین دلیل، تبعیت از قواعد را الگوی نظام اخلاقی خود قرار می‌دهد.

۶-۲. استدلال ششم

عبارتی از میل هست که مخالفان قاعده‌محوری بدان استناد می‌کنند و می‌گویند چون میل استثنای اخلاقی را قبول دارد و می‌پذیرد که دروغ گفتن یا کتمان حقیقت در برخی موارد بهتر است (ر.ک؛ همان: ۲۳) و باید چنین کرد. پس او قاعده‌محور نیست. در واقع، هرچند به قواعد اخلاقی پایبند است، اما این پایبندی در حد همان قواعد سرانگشتی است و سرانجام اگر پای فایدهٔ کثیر به میان آید، از قاعده چشم می‌پوشد.

دربارهٔ این اشکال که در عبارات مکرری از مخالفان دیده می‌شود، باید به چند نکته

اشاره کنیم:

الف اصطلاح استثناء در جایی معنادار می‌نماید که حکم یا قاعده‌ای کلی و عام وجود داشته باشد و آنگاه دربارهٔ مواردی سخن گفته شود که از ذیل حکم بیرون می‌رود و از دایرهٔ عام جدا می‌شود. اساساً همین که میل از وجود موارد استثنایی در باب قواعد اخلاقی سخن می‌گوید، نشان می‌دهد که او به قواعد، اعتباری عام و ارزشی فراگیر می‌بخشد، اما چون گاه مواردی پیش می‌آید که موقعیت و شرایطی خاص رخ می‌دهد، از برخی استثناءهای نادر نیز سخن می‌گوید. در نظریهٔ اخلاقی که برای اعمال در عمل صادر می‌شود، وجود استثناء به این معنا نیست که اساساً قاعده‌ای وجود ندارد؛ زیرا اگر چنین بود، دیگر حرف از استثناء بی‌معنا می‌نمود! استثناء در چه چیزی؟ بنابراین، مراد از وجود موارد استثنایی این است که برای برخی موارد نادر باید چاره‌ای دیگر اندیشیده شود. تأکید بر کلمهٔ «نادر» از آن روست که استثناء به اکثر، قبیح است.

ب از قضا در همان مواردی که میل از استثنا سخن می‌گوید، او در حال پاسخگویی به منتقدان است که می‌پندارند فایده‌گرایی، قواعد سخت و محکمی ندارد که تکلیف فاعلان اخلاقی را روشن و الزام‌های اخلاقی را معین کند؛ یعنی تقریباً در تلاش برای اصلاح همین تصویری است که منتقدان قاعده‌محوری از فایده‌گرایی در سر دارند! میل در دو قسمت از فایده‌گرایی، اندکی در باب رفع مشکل استثناء سخن می‌گوید:

۱- در یک جا به مخالفانی پاسخ می‌دهد که مصلحت‌باوری را با فایده‌گرایی اخلاقی یکی می‌پندارند. مطابق توضیح میل، مصلحت اساساً متضاد با اخلاق فایده‌گرایی است. مصلحت به معنای آن است که فرد برای سود شخصی، منافع زودگذر یا برون‌رفت از یک مخمصه، منافع دیگران را زیر پا می‌گذارد، در حالی که فایده‌گرایی به رفاه اجتماعی و منافع بلندمدت می‌نگرد. به همین دلیل، در جایی که دروغ‌گویی ظاهراً فوایدی دارد، فایده‌گرایی آن را اجازه نمی‌دهد و می‌گوید جواز دروغ‌گویی در بلندمدت، باعث تخریب فضای اعتماد در جامعه می‌شود و آثار زیانبار بسیاری دارد که دیگر حتی به مصلحت هم نیست. بعد از این حکم کلی و چنین توصیفی از اخلاق فایده‌گرایی، میل می‌گوید البته این قاعدهٔ بسیار مقدس استثناهایی هم دارد. برای مثال، وقتی که کتمان حقیقتی باعث شود خطری بسیار بزرگ دفع شود. بعد از این سخن دربارهٔ جواز استثناء، بلافاصله می‌گوید: «اما به منظور اینکه دامنهٔ استثناء فراتر از حد نیاز گسترش نیابد و کمترین

تأثیر ممکن را در تضعیف اعتمادِ ناشی از صدق [و راستگویی] بگذارد، باید حدودی برای آن در نظر گرفت و این تعیین حدود با توجه به اصل بنیادین فایده است (ر.ک؛ همان: ۳۳).

۲- در پایان همین بخش نیز مجدداً از استثنای اخلاقی سخن می‌گوید. در اینجا او می‌خواهد به منتقدانی پاسخ دهد که می‌گویند فایده‌گرایی جاده را برای شرارت شروران هموار می‌کند؛ زیرا این بهانه را به دست آنان می‌دهد که همواره به سبب منفعت، قواعد اخلاقی را زیر پا بگذارند. چنین فردی بر مبنایی فایده‌گرایانه، «این آمادگی را دارد که مورد خاص خود را استثنایی بر قاعده اخلاقی قلمداد کند و... شکستن قاعده را فایده‌مندتر از مراعات آن خواهد دید» (همان: ۲۵). این بخش‌ها را ما درشت‌تر نمایش دادیم و جا دارد مخالفان تفسیر قاعده‌محورانه از میل، مجدداً آن را مرور کنند. میل به صراحت از تصویر مخدوشی سخن می‌گوید که در آن، گمان می‌رود فایده‌گرایی آن قدر فرد را یله و رها می‌کند که پیوسته می‌تواند قواعد اخلاقی را نقض کند. میل در پاسخ به این اشکال می‌گوید فایده‌گرایی تنها مسلکی نیست که حيله‌گران و مکاران می‌توانند از آن سوءاستفاده کنند. تمام نظام‌های اخلاقی در معرض چنین خطری قرار دارند و نباید مشکلات طبع و عیب‌های ذاتی بشری را بر گردن فایده‌گرایی بیندازید. اینکه قواعد رفتار را نمی‌توان چنان محدود کرد که استثناء نپذیرند یا اینکه نمی‌توان به تکلیفی حکم کرد که همواره و بدون هیچ استثنایی حاکم باشد، نه نقص فایده‌گرایی است و نه عیب هیچ نظام اخلاقی دیگر، بلکه این امر نتیجه طبیعت پیچیده بشری است. هر مکتب اخلاقی، هر قدر هم سختگیر باشد، سرانجام مجبور است به فاعل اخلاقی اختیاراتی بدهد و همین که باب اختیارات باز می‌شود، درزی هم برای دغلكاران باز می‌شود. حال، حُسن فایده‌گرایی در این است که راهی هم برای عبور از این تنگنا پیش‌بینی کرده‌است و گفته که مراجعه به اصل فایده در هنگام تعارض قواعد اخلاقی می‌تواند راهگشا باشد. البته شاید به کارگیری اصل بنیادین فایده در عالم واقع سخت و دشوار باشد و عوارضی هم داشته باشد، اما «هر قدر هم که کاربرست معیار بنیادین اخلاق مشکل باشد، بودن آن بهتر از نبودن آن است» (همان).

با این حساب، توسل به این عبارت میل درباره قبول استثنای اخلاقی نه تنها

برخلاف قاعده‌محوری نیست که از قضا در تأیید آن است. آری، همان گونه که منتقدان هم اشاره کرده‌اند، میل باب استثنا را در اخلاق خود نمی‌بندد و معتقد است هیچ نظام اخلاقی نمی‌تواند قواعدی صادر کند که هیچ استثنایی نداشته باشد و به هر حال باید جایی برای اختیارات فاعلی نیز در نظر گرفت، اما همان گونه که نشان دادیم، همه این حرف‌های کاملاً درست، تأییدی بر قاعده‌محوری میل، نه بر عمل‌محوری اوست.

ج) اساساً مسئله استثنای اخلاقی و معضل تعارض قواعد از گلوگاه‌های بحرانی است که گریبان هر نظام اخلاقی را می‌گیرد. قاعده‌محوری هم باید برای این معضل تدبیری بیندیشد و نشان دهد که دقیقاً چه راه حل نظام‌مندی برای رفع مشکل دارد، همچنان که قاعده‌محوران راهکارهایی پیشنهاد داده‌اند (Brandt, 1965: 258-259). مابوت می‌گوید یک مشکل قاعده‌محوری این است که معلوم نمی‌کند در هنگام تعارض قواعد، چگونه باید اصل فایده را به کار بست (ر.ک؛ مابوت، ۱۳۸۲: ۱۸۳). باید بگوییم اگر مراد مابوت این است که مسئله تعارض معضلی دشوار است، ما هم می‌پذیریم که چنین است، اما اگر مراد این است که عمل‌محوری در این مسئله امکان‌هایی دارد که قاعده‌محوری از آن‌ها محروم است، باید بگوییم چنین نیست. آری، قاعده‌محوران جوانب و ابعاد گسترده‌تری را در نظر می‌گیرند و دوراندیشانه‌تر به ماجرا نگاه می‌کنند، اما این ویژگی نقطه ضعف آن‌ها نیست، بلکه نقطه قوت آنان است.

۲-۷. استدلال هفتم

میل فرمول فایده‌گرایی را چنین تعریف می‌کند: «اعمال درست‌اند به تناسبی که به افزایش خوشبختی گرایش دارند، و نادرست‌اند به تناسبی که به افزایش ناخوشبختی گرایش دارند» (میل، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲). حال پرسش این است که این تعریف از فایده‌گرایی عمل‌محورانه است یا قاعده‌محورانه؟ هر دو تفسیر در میان شارحان دیده می‌شود.

ارمسون می‌گوید این تفسیر قاعده‌محورانه است؛ زیرا اولاً فقط وقتی می‌توان از نتایج اعمال سخن گفت که «نوع عمل» مد نظر ما باشد؛ یعنی گفته شود این عمل نوعاً به فلان نتایج منجر شده است، پس مفید یا مضر است. اما درباره یک عمل مشخص و

خاص نمی‌توان چنین گفت؛ زیرا ما نمی‌دانیم آن عمل خاص دقیقاً به چه نتایجی می‌رسد؛ برای مثال، نوشیدن نوشابه انرژی‌زا ممکن است، نشاط‌آور باشد، اما دربارهٔ این لیوان خاص ممکن است نشاط حاصل شود یا نشود. همچنین، میل از میزان «گرایش» عمل به خوشبختی و بدبختی سخن می‌گوید، نه الزاماً نتیجهٔ خاص یک عمل خاص (ر.ک؛ ارمسون، ۱۳۸۲: ۱۷۶). بنا بر این تفسیر، میل در این تعریف به قواعد اعمال نظر دارد که دربارهٔ نوع اعمال معیاری می‌دهد تا درستی و نادرستی را بشناسیم. در واقع، می‌گوید قواعد اخلاقی درست آنهایی هستند که گرایش نوعی آن عمل به سمت گسترش غایت نهایی اخلاق یا خوشبختی حداکثری است.

کریسپ در رد این استدلال می‌گوید که اولاً در سنت فایده‌گرایی، این سابقه هست که به گرایش کارهای افراد اشاره شود؛ برای مثال، بنتام در بند دوم کتاب *مقدمه‌ای بر اصول اخلاقی و قانون‌گذاری*^۸ می‌گوید پذیرش یا رد عمل در فایده‌گرایی بر اساس تمایل و گرایشی است که می‌خواهد خوشبختی را کم یا زیاد کند. شاید کسی بگوید منظور بنتام هم نوع عمل است، نه خود عمل، اما این ادعا درست نیست؛ زیرا در جای دیگری از همان کتاب، بنتام از گرایش‌های خود عمل سخن می‌گوید (3, 4: 1789 Cited as: Crisp, 1997: 104). ثانیاً تمایل و گرایش چیزی نیست که فقط با نوع عمل سازگار باشد. اگر من اکنون با خوردن نوشابه خوشبخت‌تر شوم، به همان میزان، گرایش برای ارتقای خوشبختی دارم و چون عوارض بدی هم دارد، به همان حدی که بدبختی من را زیاد می‌کند و مثلاً سردرد می‌آورد، به افزایش بدبختی گرایش دارم. کوتاه اینکه برای بهره بردن از مفهوم تمایل، لازم نیست حتماً به نوع عمل مراجعه کنیم. بنابراین، مفهوم تمایل، نقش خاصی در تعریف میل ندارد و معیار او همچنان افزایش میزان خوشبختی بر بدبختی است (Crisp, 1997: 104-105).

وست می‌گوید در نگاه اول، این فرمول عمل‌محور می‌نماید؛ زیرا میل می‌گوید باید محاسبه کنیم که سمت و سو و گرایش عمل به سوی ارتقای خوشبختی است یا ازدیاد بدبختی. با این محاسبه، میان گزینه‌ها سبک و سنگین می‌کنیم و درست و غلط را در آن موقعیت خاص تشخیص می‌دهیم. تا هر حدی هم که می‌توانیم محاسبه کنیم، تا همان حد، از درست بودن یا نبودن کار خود مطلع می‌شویم. این تقریباً همان محاسبهٔ بنتامی

است (West, 2004: 79). البته وست ادامه می‌دهد که این فرمول با همه انواع عمل محوری سازگار نیست؛ برای مثال، اگر عمل محوری فقط نتایج واقعی و محقق را بنگرد و بگوید عمل درست عملی است که بهترین نتایج محقق را محاسبه می‌کند، تعریف میل با آن چندان سازگار نیست؛ زیرا او کلمه گرایش و سمت و سو را به کار می‌برد تا بگوید لازم نیست که پیش‌بینی، کامل و دقیق باشد، بلکه اندکی قابل پیش‌بینی باشد، کافی است. بنابراین، میل در زمره طرفداران عمل محوری واقع‌گرا قرار نمی‌گیرد، اما دفاعش از اینکه می‌توان نتایج اعمال فردی را دست‌کم تا حدودی پیش‌بینی کرد، نشان از عمل‌محور بودن او دارد (Ibid: 80).

به طور کلی، به نظر می‌رسد در تقریر میل از فرمول فایده‌گرایی نه نشانه محکمی بر قاعده‌محوری وجود دارد و نه علامت وثیقی بر عمل‌محوری. هم می‌توان آن را بر اساس قواعد درک کرد و هم بر اساس اعمال. اما اگر بخواهیم به یکی از این تفسیرها متمایل شویم، باید بگوییم نشانه‌های تفسیر عمل‌محورانه اندکی مقبول‌تر است؛ زیرا حتی اگر ادعای ارمسون را درباره رابطه نوع و پیش‌بینی نتایج پذیریم، معلوم نیست او چگونه از مفهوم نوع عمل به مفهوم قاعده اخلاقی می‌رسد. قاعده، واسطه‌ای است که ما بعداً با توضیحات میل متوجه می‌شویم که برای اعمال فرمول فایده‌گرایی بر اعمال بدان نیاز داریم. آری، قید سمت‌وسو یا همان «گرایش» در فرمول، معنایی را به جمله القا می‌کند که گویی بحث بر سر یک عمل خاص و مشخص نیست، بلکه می‌خواهیم بدانیم نوع این عمل که ذیل یک قاعده خاص قرار دارد، چه وضعیتی دارد. اما به نظر می‌رسد هنوز میان نوع عمل و قاعده، دست‌کم به لحاظ نظری، فاصله‌ای وجود دارد.

۳. شواهدی بر قاعده‌محوری میل

اکنون می‌خواهیم به مواردی اشاره کنیم که استدلال بر قاعده‌محور بودن میل به شمار نمی‌آیند، اما شواهدی محکم بر این تفسیرند.

۳-۱. شاهد اول

اولین شاهد بر قاعده‌محوری در میل، تفسیر جمع‌گرایانه‌ای است که او از فایده‌گرایی

پیش می‌نهد. او بارها تأکید می‌کند که در فایده‌گرایی، خوشبختی گروه و جمع مد نظر است، نه شخص فاعل (ر.ک؛ میل، ۱۳۸۸: ۱۸ و ۱۰؛ همان، ج ۲: ۹؛ همان، ج ۳: ۷-۳ و همان، ج ۵: ۲۲). البته میان جمع‌گرایی و قاعده‌محوری هیچ رابطه‌ی ضروری وجود ندارد و عمل‌محور هم می‌تواند چنین نگاه کند، اما نگاه قاعده‌محور ظرفیت و توان بیشتری برای دفاع از جمع و دیگری دارد؛ زیرا در موقعیت‌های رفتاری، مهم تبعیت از قواعدی است که اگر عموم انسان‌ها از آن‌ها تبعیت کنند، خیر بیشتری برای عموم فراهم می‌آید. از این رو، ملاک خیر حداکثری نمی‌تواند مستمسکی برای سوده‌های شخصی باشد. در مقابل، تقریر عمل‌محور از فایده‌گرایی چنین وضعی را دارد و از همین روست که انتقادهایی از این جنس هم بر ایشان وارد کرده‌اند. البته عمل‌محوران این اتهام را نمی‌پذیرند و می‌گویند مخالفان درک درستی از نظریه‌ی آنان ندارند، اما به هر حال قاعده‌محوری چنین بهانه‌ای را نه به دست مخالفان می‌دهد و نه به دست دغلکارانی که می‌خواهند از اصل فایده سوءاستفاده کنند.

۲-۳. شاهد دوم

سخنانی که میل درباره‌ی ارزش فی‌نفسه‌ی فضیلت می‌گوید، تفسیر قاعده‌محور را تقویت می‌کند. او در قسمت چهارم از فایده‌گرایی می‌گوید طی فرایندی فضیلت به امری تبدیل می‌شود که ارج و ارزش فی‌نفسه دارد (ر.ک؛ همان، ج ۵: ۴). وقتی می‌گوید فضایل اخلاقی ارزش فی‌نفسه پیدا می‌کنند، یعنی به طور ضمنی می‌گوید رعایت و پاسداشت قواعدی مثل صداقت، امانت‌داری، تعهد و نیکوکاری ارزشی فی‌نفسه پیدا می‌کند. این‌ها قواعدی هستند که باید مراعات شوند تا فرد فاضل و فرهیخته شود. این سخنان نیز الزاماً به معنای قاعده‌محور بودن او نیست؛ زیرا در همان جا از ارزش فی‌نفسه‌ی پول نیز سخن می‌گوید، هرچند بعداً می‌کوشد به نحوی این نقیصه را رفو کند و مواردی مثل پول و قدرت را از این دایره دور کند (ر.ک؛ همان، ج ۴: ۷).

۳-۳. شاهد سوم

سخنانی که میل درباره‌ی پرورش نفس و تزکیه‌ی فاعل اخلاقی می‌گوید، شاهدی دیگر

بر قاعده‌محوری اوست. این عبارات آن‌قدر مکرر و مؤکد است که برخی از میل تفسیر فضیلت‌گرایانه‌ای می‌کنند که می‌خواهد همانند افلاطون و ارسطو، فاعل اخلاقی را پرورش دهد، نه اینکه صرفاً در فکر تدارک معیاری برای فعل فاعل باشد. این دسته می‌گویند میل بیشتر دغدغه‌ی شخصیت خوب و زندگی خوب دارد تا عمل درست. او به جای تمرکز صرف بر بررسی و محاسبه‌ی نتایج اعمال، به آموزش مناسب و اجتماعی کردن فاعلان اخلاقی نیز توجه دارد. فاعلانی که نفس خود را ارتقاء داده‌اند، احتمالاً میزانی بیشتری از خیر تولید می‌کنند و زندگی خوشایندتری می‌سازند (Donner, 2006: 273).

پرورش نفس شاهده‌ی بر قاعده‌محوری است؛ زیرا وقتی متفکر اخلاقی می‌گوید آدمیان باید در اندیشه‌ی رشد، ارتقاء و پرورش نفس اخلاقی خود باشند؛ یعنی پیش‌فرض گرفته است که برخی قواعد اخلاقی معلوم، محکم و معتبر وجود دارد که فرد باید با توجه به آن‌ها نفس خود را رشد دهد. پرورش نفس از طریق درست عمل کردن و دوری از خطاست. لذا وقتی گفته می‌شود نفس خود را پرورش دهید، گویی از قبل اعمال درست و غلط با تعدادی قاعده و قانون مشخص شده‌اند. البته میل تجربه‌باور است و چیزی به‌عنوان قواعد پیشین و ماتقدم قبول ندارد. قواعد او نیز از راه‌های تجربی و استقرایی اثبات شده‌اند و فاعل با توجه به همین دستاوردهای تجربی می‌تواند نفس خود را عادت دهد که همواره اخلاقی عمل کند.

ریچارد هر با چنین شکلی از استدلال مخالفت می‌کند و می‌گوید در هنگامه‌ی چنین نزاعی نمی‌توان گفت که برای مثال، نقض عهد شخصیت اخلاقی انسان را ویران می‌کند؛ زیرا دقیقاً نزاع بر سر همین است که در آن موقعیت خاص، نقض عهد کاری است درست یا نادرست و تا وقتی درست را از نادرست بازنشناسیم، نمی‌دانیم چه چیزی شخصیت اخلاقی نفس را تقویت و چه چیزی آن را تضعیف می‌کند (Hare, 1965: 133). اصل این اشکال درست است، اما مسئله این است که وقتی نظامی اخلاقی می‌گوید هیچ کار درست و نادرستی از قبل وجود ندارد و در هر موقعیت باید نتایج، محاسبه و درست از نادرست متمایز شود، دیگر پرورش شخصیت در این نظریه معنا ندارد یا دست‌کم معنایی جدی ندارد. نفس را به سمت چه چیزی می‌خواهیم متمایل کنیم، وقتی هیچ خوب و بدی نداریم؟ به همین دلیل، می‌گوییم تأکید بر پرورش نفس، شاهده‌ی بر قاعده‌محوری میل به حساب می‌آید.

۴-۳. شاهد چهارم

شاهد دیگری که بی‌ارتباط با مورد قبل نیست، سخنانی است که میل دربارهٔ تربیت کودکان و آیندگان می‌گوید؛ برای مثال، در جایی می‌گوید می‌توان از طریق ایجاد میل به فضیلت در نفس افراد، ارادهٔ فعال ایشان را تربیت کرد تا به اعمال درست و فضیلت‌مندانه عادت پیدا کند (ر.ک؛ میل، ۱۳۸۸، ج ۴: ۱۱). همچنین، او باور دارد که می‌توان افراد را به نوعی تربیت کرد که همواره به خیر عمومی علاقه‌مند باشند (ر.ک؛ همان، ج ۲: ۱۴). در جایی دیگر، میل در پاسخ به منتقدان می‌گوید که نباید بپنداریم بر اساس اصل فایده، دیگر توافقی میان مردم بر سر امور مفید نخواهد بود یا دیگر مردم چیزی برای آموزش اخلاقی فرزندان خود ندارند یا اینکه دیگر امر اجباری یا قانونی وجود ندارد (ر.ک؛ همان، ج ۲: ۲۴). وست نیز با اشاره به این عبارت اخیر می‌گوید که این نشانی بر قاعده‌محور بودن میل است؛ زیرا اگر ابزاری برای آموزش قواعد هست و قواعد اجباری هستند، معلوم می‌شود بُعدی اجتماعی دارند و چیزی بیش از قواعد سرانگشتی و تخمینی برای محاسبهٔ یک عمل خاص به وسیلهٔ یک فاعل اخلاقی هستند. آنچه میل در فصل پنجم دربارهٔ شاخص شناسایی عمل نادرست می‌گوید نیز همین تفسیر قاعده‌محور را تقویت می‌کند (West, 2004: 82). به هر حال، چه دربارهٔ پرورش نفس و چه دربارهٔ تربیت نسل بعد، تا قواعدی مشخص و ثابت نباشد، آموزش، پرورش و تربیت امکان ندارد.

۵-۳. شاهد پنجم

میل در فصل پنجم میان تکلیف‌های کامل و ناقص فرق می‌گذارد و می‌گوید در باب تکلیف‌های ناقص، مستحبی یا فراتر از الزام، هیچ اجباری به انجام آن اعمال نیست، با اینکه اعمالی شایسته و درخور تقدیر هستند؛ زیرا انجام ندادن آن، هیچ نوع کیفی در بر ندارد و طرف مقابل هم حق مطالبهٔ الزامی ندارد (ر.ک؛ میل، ۱۳۸۸، ج ۵: ۱۴-۱۵). وست معتقد است که دلیلی دیگر بر قاعده‌محوری میل، سخنانی است که او دربارهٔ افعال فراتر از وظیفه یا مستحبی^۹ می‌گوید. انجام این قبیل از اعمال، ستایش‌آمیز است، اما ترک آن‌ها نکوهش‌برانگیز نیست. میل صراحتاً می‌گوید هر عملی که به بهترین نتیجهٔ ممکن

نرسد، الزاماً از نظر اخلاقی محکوم نیست. بنا بر گزارش وست، در کتاب *آگوست کنت و پوزیتویسم*^۱، میل اعتقاد دارد که باید میان تکلیف و کارهای خوب فراتکلیف تفکیک کرد. قرار نیست فرد مجبور باشد هرچه دیگران خوب و شایسته می‌دانند، انجام دهد. معیار و میزانی برای نوع دوستی هست که همه باید تا آن حد را رعایت کنند، اما بیشتر از آن تکلیف نیست. هر کسی باید در چارچوب رعایت علایق حیاتی دیگران، اهداف خود را هم پی بگیرد. کار اخلاق هم شناخت همین چارچوب است و کار نهادهای کیفری و سرزنش اخلاقی هم مهار مردمان در همان چارچوب است (West, 2004: 83).

به نظر می‌رسد که قبول تکالیف مستحبی را نیز بتوان به‌عنوان شاهدی بر قاعده‌محوری میل دانست، با این توضیح که یکی از اشکال‌های به‌فایده‌گرایی عمل‌محور این است که ممکن است تکالیف فراتر از طاقت و توان بر افراد تحمیل کند و بگوید همواره باید بیشترین میزان سود برای همگان تحصیل شود؛ برای مثال، فرد باید فداکاری‌های زیادی از خود نشان دهد تا تعداد بیشتری خوشبخت‌تر باشند یا مثال‌هایی از این قبیل. فایده‌گرایی قاعده‌محور می‌تواند در پاسخ بگوید تکلیف به‌فایده‌حد و حدودی دارد و بیشتر از آن الزامی نیست. حدّ الزامی آن هم فقط همان مقداری است که قاعده مشخص می‌کند. بنابراین، معیار این نیست که خود عمل باید به‌فوائد حداکثری برسد، بلکه ملاک این است که از قواعدی تبعیت شود که رعایت آن‌ها به آن غایت برسد. میل با تفکیک میان تکالیف اجباری و مستحبی به شکل نظام‌مندی این پاسخ را عرضه و مشکل را رفع می‌کند. بنابراین، گویی او تصویری قاعده‌محور از تکالیف اخلاقی دارد.

نتیجه‌گیری

مسئله اصلی نوشتار کنونی این بود که در دوگانه فایده‌گرایان قاعده‌محور و عمل‌محور، جان استوارت میل به کدامین سو گرایش دارد. برای بررسی این مسئله، ابتدا اندکی به‌اختصار محل نزاع در این دوگانه را توضیح دادیم. سپس اشاره کردیم که در این زمینه چند نظریه وجود دارد که با قدری تسامح می‌توان آن‌ها را به دو دسته کلی‌تر تقسیم کرد: ۱- میل قاعده‌محور است. ۲- میل عمل‌محور است. برای آنکه با آرای دو

طرف آشنا شویم، ابتدا تفسیر قاعده‌محور ارمسون را ذکر کردیم که با آن همدلی داریم و آنگاه استدلال‌های موافقان و مخالفان را بررسی کردیم. هفت استدلال در این زمینه بررسی شد و سرانجام، نشان داده شد که بنا بر متن فایده‌گرایی میل، او نگاهی قاعده‌محور به فایده‌گرایی دارد. او اصل فایده را مستقیم و بی‌واسطه به عرصه عمل نمی‌آورد، بلکه قواعدی را از طریق آن معرفی می‌کند که پذیرش عمومی آن‌ها موجب خیر حداکثری عمومی می‌شود. اصول ثانویه یا قواعد اخلاقی در نظام فایده‌گرایی میلی ارزش بسیار دارند و رجوع به اصل قاعده فقط برای وضع قواعد یا برطرف کردن تعارض قواعد، جایز است. کسی حق ندارد برای کسب سود بیشتر، قواعد اخلاقی را نقض کند و میل اجازه نمی‌دهد که فایده‌گرایی ابزاری برای سوءاستفاده یا منفعت‌طلبی فردی قرار گیرد. نسبت وثیق میان اخلاق و عدالت نیز نشان می‌دهد که اخلاق همانند عدالت بر قواعد و قوانین استوار است. قواعد در نگاه میل ارزشی بیش از قواعد سرانگشتی عمل‌محوران دارند، بلکه قوت آن‌ها به نیروی قواعد نجوم می‌ماند. بعد از نقد نظر مخالفان و تقویت نظر موافقان در این استدلال‌ها، پنج شاهد نیز طرح شد که بر اساس آن‌ها تفسیر قاعده‌محور قوت بیشتری دارد. جمع‌گرایی، ارزش فی‌نفسه فضایل، پرورش نفس فاضل و تربیت کودکان فرهیخته و تفکیک میان واجب و مستحب، همگی نشان از اهمیت قواعد نزد جان استوارت میل دارد.

پی‌نوشت‌ها

1. Act utilitarianism vs Rule utilitarianism
2. Rule of thumb
3. Well-being

۴. مقاله دکتر مردیها در بخش افزودن ترجمه کتاب فایده‌گرایی است و توصیه می‌شود برای

دیدن تفسیری متفاوت و عمل‌محور از میل حتماً مورد توجه قرار گیرد.

۵. این قطعه درون پرانتز در متن ارمسون نیست، اما او در صفحه پیشین، مراد از غایت

نهایی را توضیح داده است و گفته که بی‌شک در نگاه میل، غایت نهایی، شادی عمومی است.

لذا آن را برای ربط ترتیبی این چهار گزاره افزودیم.

۶. ر.ک؛ پایان نامه دوره دکتری نویسنده با عنوان بررسی ریشه‌ها و اصالت دوگانه تکلیف و منفعت در فلسفه اخلاق و امکان فراروی از آن با نگاه به آثار کانت و میل، دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۲۱۰-۲۱۹.

۷. در همان پژوهش به این مباحث اشاره کرده‌ایم: صص ۱۸۹-۱۹۲.

8. Introduction to the Principles of Morals and Legislation

9. Supererogation

10. Auguste Comte and Positivism

منابع

- ارمسون، جی. ای. (۱۳۸۲). «تفسیر فلسفه اخلاق جان استوارت میل». گردآوری فلیپا فوت. *نظریه‌های فلسفه اخلاق*. ترجمه حسین کاجی. تهران: روزنه.
- اسمارت، جی. جی. (۱۳۸۲). «فایده‌گرایی حداکثری و حداقلی». گردآوری فلیپا فوت. *نظریه‌های فلسفه اخلاق*. ترجمه حسین کاجی. تهران: روزنه.
- برنت، ریچارد. (۱۳۸۶). «اشکال‌های واقعی و ادعایی سودگرایی». ترجمه محمود فتحعلی. *ارغنون*. ش ۱۶. صص ۲۲۷-۲۴۷.
- رالز، جان. (۱۳۸۲). «دو مفهوم از قواعد». گردآوری فلیپا فوت. *نظریه‌های فلسفه اخلاق*. ترجمه حسین کاجی. تهران: روزنه.
- ماپوت، جی. دی. (۱۳۸۲). «تفسیرهایی از فایده‌گرایی میل». گردآوری فلیپا فوت. *نظریه‌های فلسفه اخلاق*. ترجمه حسین کاجی. تهران: روزنه.
- میل، جان. استوارت. (۱۳۸۸). *فایده‌گرایی*. ترجمه مرتضی مردیها. تهران: نی.
- Brandt, Richard B. (1965). "Toward a Credible Form of Utilitarianism". *Consequentialism*. Stephen Darwall. (2003). Oxford: Blackwell Publishing.
- Crisp, Roger. (1997). *Mill on Utilitarianism*. London/ New York: Routledge.
- Donner, Wendy. (2006). "Mill's utilitarianism". *The Cambridge Companion to Mill*. John Skorupski (ED). Cambridge: Cambridge University Press.
- Eggleston, Ben. (2014). "Act utilitarianism". *The Cambridge Companion to Utilitarianism*. Ben Eggleston and Dale E. Miller (ED). Cambridge: Cambridge University Press.
- Hare, R. M. (1965). *Freedom and Reason*. Oxford: Oxford University Press

- Lyons, David. (1965). *Forms and Limits of Utilitarianism*. Oxford: Oxford University Press.
- Miller, Dale. (2014). "Rule utilitarianism". *The Cambridge Companion to Utilitarianism*. Ben Eggleston and Dale E. Miller (ED). Cambridge: Cambridge University Press.
- Parfit, Derek. (2011). *On What Matters*. Vol. 1. Oxford: Oxford University Press.
- Smart, J. j. & Bernard Williams. (1973). *Utilitarianism: For and Against*. Cambridge: Cambridge University Press.
- West, Henry. (2004).a. *An Introduction to Mill's Utilitarian Ethics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- . (2014). b. *Mill and Utilitarianism in the Mid-nineteenth Century*. *The Cambridge Companion to Utilitarianism*. Ben Eggleston and Dale E. Miller (ED). Cambridge: Cambridge University Press.

